

ترس شیطان از حضرت عمر رض

و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

دیازین: الحاج سلیم عابد پیمان سویدن

Ketabton.com

۱۳۹۵



تتبع و نگارش:
الحاج امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و
مسؤل مرکز فرهنگی دحق لاره - جرمنی

www.masjed.se

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

عمر فرزند خطاب فرزند نفیل فرزند عبدالعزی فرزند ریحان بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب قرشی عدوی است و نسبش در کعب بن لؤی با نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم یکی می‌شود. (محض الصواب فی فضائل امیر المؤمنین عمر بن الخطاب) (131/1). کنیه‌اش، ابو حفص؛ و لقبش، فاروق است. زیرا او، اولین شخصی است که اسلام را در مکه آشکار ساخت و بدین‌سان خداوند متعال، به وسیله‌ی او میان حق و باطل و اسلام و کفر، جدایی انداخت.

مورخین می‌نویسند که: حضرت عمر سه سال پس از عام الفیل (سیزده سال بعد از ولادت رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی سیزده سال بعد از عام الفیل) چشم به جهان گشود (تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 133) او چهره‌ای سرخ و سفید داشت که سرخی چهره‌اش بیشتر بود و گومه‌ها، بینی و چشمانی زیبا داشت. پنجه دستها و پا هایش، پهن و دربردار بود؛ حضرت عمر قبلند، تنومند، قوی و شجاع (الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب: عانی ص 15). بود. موهایش را با حنا رنگ می‌کرد و دو طرف سبیلش بلند بود؛ تیز تیز راه می‌رفت و بلند سخن می‌گفت و... (تهذیب الأسماء (14/2): نووی، أولیات الفاروق: قرشی ص 24).

حضرت عمر (رض) به برکت دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم به دین اسلام مشرف شد، طوریکه پیامبر اسلام فرموده بود: «اللهم أعز الإسلام بأحب الرجلین إليك: بأبي جهل بن هشام، أو بعمر بن الخطاب». («بار خدایا! هر یک از این دو مرد را که خود می‌پسندی، سبب سربلندی اسلام بگردان: ابو جهل بن هشام یا عمر بن خطاب»). و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وسلم، از میان آن دو، عمر را بیشتر دوست می‌داشت» (ترمذی (3682)، آلبانی، آن را در صحیح الترمذی (2907) صحیح دانسته است). اگر تاریخ اسلامی را ورق بزنم با وضاحت در خواهیم یافت که تعداد کثیری از نویسندگان در مورد حیات امیر المؤمنین حضرت عمر روایاتی را در مورد مسلمان شدن عمر بن خطاب نوشته اند که بیشتر این روایت نقل شده دقیق نمی باشد. (صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص 23).

قصد کشتن رسول الله توسط حضرت عمر:

مورخین می‌نویسند روزی سران قوم قریش، در این مورد به مشورت پرداختند که: چه کسی حاضر است محمد را به قتل برساند؟ عمر بن خطاب برخاست و برای قتل رسول صلی الله علیه وسلم اظهار اعلام آمادگی نمود. همه گفتند: این کار، از تو ساخته است. و تو توانمندی انجام این کار را داری. بنأ عمر در چاشت روز و در گرمی آفتاب سوزان، شمشیرش را حمایل کرد و رو به سوی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و گروهی از یارانش از جمله ابوبکر و علی و حمزه رفت، که نزدیک صفا در خانه‌ی ارقم گرد آمده بودند و تا هنوز همراه سایر مسلمانان به حبشه هجرت نکرده بودند؛ لازم به ذکر است که

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

قبلاً برای عمر معلومات رسیده بود که مسلمانان در دامنه‌ی صفا، در خانه‌ی ارقم گرد هم آمده‌اند.

نعیم بن عبدالله، او را دید و پرسید: ای عمر! کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم نزد این مرد بی‌دین بروم که در میان قریش تفرقه انداخته، خردمندان قریش را سبک سر و نادان می‌شمارد و خدایان آنان را ناسزا و بد می‌گوید؛ می‌خواهم به سراغش بروم و او را به قتل برسانم. نعیم گفت: ای عمر! چه راه بدی را در پیش گرفته‌ای؛ به خدا سوگند که فریب خویشتن را خورده‌ای و نفس اماره‌ات تو را فریفته است، زیرا زیاده روی و افراط را در پیش گرفته‌ای و در راه هلاکت بنی عدی (قبیله‌ی عمر) قدم برداشته‌ای. آیا اگر محمد را به قتل برسانی، بنی عبد مناف تو را به حال خود خواهند گذاشت و اجازه خواهند داد زنده بمانی و راست راست راه بروی؟ گفتگوی آن دو ادامه یافت و صحبت شان به غالمغال رسید، تا این که عمر گفت: گمان می‌کنم تو هم بی‌دین شده‌ای و اگر می‌دانستم که واقعاً چنین است، از تو آغاز می‌کردم. و چون نعیم دریافت که نمی‌تواند عمر را از تصمیم که گرفته منع نماید، بنأ برایش گفت: اگر راست می‌گویی چرا به سراغ افراد خانواده‌ات نمی‌روی که به دین او گرویده‌اند و تو و گمراهی و ضلالتی را که بر آن هستی، رها کرده‌اند؟ عمر گفت: منظور کیست؟ نعیم جواب داد: خواهر و شوهر خواهرات. (سیره ابن هشام (343/1)).

رفتن عمر به خانه خواهرش :

سیرت نویسان می‌نویسند بعد از اینکه عمر خبر واطلاعی نعیم را در مورد مسلمان شدن خواهر خود شنید، به شدت عصبانی شد و مسیر راه خویش را تغییر و بسوی خانه خواهر خود رفت، با مجرد که بادر خانه رسید با تمام عصبانیت در خانه را زد. خباب بن ارت نیز در خانه بود و با هم سوره طه را تلاوت می‌کردند. آن‌ها بلافاصله خباب را به گوشه‌ای راهنمایی کردند تا پنهان شود. فاطمه خواهر عمر صحیفه را مخفی نمود. هنگامی که عمر وارد خانه شد، علایم خشم و عصبانیت از چهره‌اش می‌بارید؛ پرسید: این چه زمزمه‌ای بود که به گوشم رسید؟ گفتند: چیزی نبود. گفت: گویا شما بی‌دین شده‌اید؟! شوهر خواهرش گفت: آیا در صورتی که حق در دینی غیر از دینی باشد که تو بدان اعتقاد داری، نباید پذیرفت؟ عمر بی‌درنگ به سوی دامادش حمله کرد، او را زد و به بدورد آن پرداخت. می‌گویند او را به پشت خواباند و بر سینه‌اش نشست، و چون خواهر عمر، قصد میانجی‌گری داشت و می‌خواست عمر را از روی سینه‌ی شوهرش دور گرداند، عمر سیلی محکمی به گوش او نیز زد که در این اثنا خون از چهره‌ی فاطمه سرازیر شد. آن‌گاه فاطمه که سخت عصبانی شده و از شدت درد می‌نالید، خطاب به برادرش به صراحت گفت: ای دشمن خدا، آیا ما را می‌زنی چون خدای یگانه را می‌پرستیم؟ عمر گفت: بلی. فاطمه با زبانی رسا گفت: ای عمر! ما مسلمان شده و به خداوند (ج) و رسولش (ص) ایمان آورده‌ایم؛ «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله» پس هر چه از دستت بر می‌آید، انجام بده. این بود که عمر به خود آمد و چون نگاهش به چهره‌ی خون آلود خواهرش افتاد، سخت پشیمان گشت و دست از زدن زیاد برداشت و پس از اندکی درنگ به خواهرش گفت: آن صحیفه را به من بده. خواهرش از دادن صحیفه امتناع ورزید. عمر گفت: سخت در من

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

اثر گذاشت؛ می‌خواهم بدانم دین شما چه پیامی دارد؟ خواهرش گفت: آن را به شما نمی‌دهم. عمر گفت: وای بر تو! سخنت در من اثر گذاشته، پس آن را به من بده، تا بدان نگاهی بیفکنم، و به شما وعده می‌دهم که بدان خیانت نکنم و آن را چنانکه گرفته‌ام به شما بازگردانم. فاطمه گفت: تو، مشرک و نجس هستی و نمی‌توانی به کلام خدا دست بزنی ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (سوره الواقعة: 79) (جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند) پس برخیز و غسل کن.

حضرت عمر به شنیدن این کلام رفت غسل نمود، صحیفه را به او دادند. آن‌گاه شروع به خواندن صحیفه کرد که در آن سوره طه و سوره‌هایی دیگر نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم آنگاه که با دو کلمه‌ی (رحمان و رحیم) روبرو شد، ترس او را در بر گرفت و صحیفه را از دستش پرت نمود، سپس به خود آمد و آن را گرفت و چنین خواند: ﴿طه ١ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ٢ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى ٣ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمُوتِ الْعُلَى ٤ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ٥ لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ٦ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ٧ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ٨﴾ (سوره طه: 1-8)

(طا. ها. (ای پیغمبر!) ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، و نپذیرفتن شریعت یزدان) خویشتن را خسته و رنجور کنی. لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند (و از او اطاعت می‌کنند). از سویی کسی نازل شده است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. پروردگار رحمان بر عرش استقرار یافت. از آن او است آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک (از دفائن و معادن) است. (ای پیغمبر!) اگر آشکارا سخن بگویی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند (و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان‌تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است) می‌داند. او خدا است و جز خدا معبودی نیست. او دارای نام‌های نیکو است).

عمر گفت: واه واه! چه کلام زیبایی است! آیا قریش از این فرار می‌کنند؟ سپس تلاوت سوره طه را ادامه داد و به این آیات رسید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ١٤ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيَجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ١٥ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فُتْرِدَى ١٦﴾ (سوره طه: 14-16).

«من «الله» هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادت‌ی خالص از هرگونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی. قیامت به طور قطع خواهد آمد. من می‌خواهم (موعد) آن را (از بندگان) پنهان دارم تا (مردمان در حالت آماده باش دائم بوده، و در ضمن به سبب مخفی بودن قیامت آزادی عمل داشته باشند، و سرانجام) هرکسی در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود.

(ای موسی!) نباید تو را از (ایمان به قیامت و آمادگی برای) آن باز دارد کسی که بدان باور نداشته و از هوا و هوس خویش پیروی می‌نماید، که هلاک خواهی شد». آنگاه گفت: شایسته نیست با خدایی که چنین کلام زیبایی دارد، کسی دیگر پرستش گردد. و افزود: مرا نزد محمد (ص) ببرید (فضائل الصحابة، امام احمد (344/1)).

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

ملاقات با پیامبر صلی اله علیه وسلم :

خواب بعد از اینکه عرسوره را خواند و بخصوص بعد از اینکه این کلام را از عمر شنید از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: ای عمر! تو را مژده باد و من امیدوارم که دعای روز دوشنبه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق تو قبول شده باشد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم دعا کرد و از خداوند متعال درخواست نمود که: «اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك: بأبي جهل بن هشام، أو بعمر بن الخطاب» (بار خدایا! یکی از این دو نفر را که خود می‌پسندی، سبب عزت و سرافرازی اسلام بگردان: ابو جهل بن هشام یا عمر بن خطاب)

عمر گفت: محل رسول الله صلی الله علیه وسلم را به من نشان دهید. آن‌ها از آن‌جا که صداقت عمر را دریافته بودند، گفتند: رسول الله در دامنه‌ی صفا، در خانه‌ی ارقم است. عمر در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، به سوی خانه‌ی ارقم رفت و چون به آن‌جا رسید، در را زد و گفت: در را باز کنید. کسانی که در خانه بودند، چون صدای عمر را شنیدند، ترسیدند و هیچ یک از آن‌ها به خود جرأت نداد که در را باز نماید، زیرا می‌دانستند که عمر نسبت به رسول الله بسیار سنگدل و غضبناک است، در همین وقت که حضرت حمزه ترس و وحشت مسلمانان را مشاهده و احساس نمود، خطاب به آنان گفت: کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب آمده است. گفت: عمر بن خطاب آمده؟ پس بگذارید بیاید، اگر قصد نیکی داشته باشد که چه بهتر و گرنه او را خواهیم کشت. آن‌گاه در را باز کردند و حمزه و یکی دیگر از مسلمانان دستانش را گرفتند و او را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: رهایش کنید. رسول الله به سوی او رفت و کمر بندش را گرفت و او را تکان داد و گفت: «ما جاء بك يا بن الخطاب؟ والله ما أرى أن تنتهي حتى ينزل الله بك قارعة». «ای پسر خطاب! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ گویا دست از این کارهایت بر نمی‌داری تا این که خداوند متعال مصیبت بزرگی بر سرت بیاورد؟».

عمر گفت: ای رسول الله! آمده‌ام تا به خدا و پیامبرش ایمان بیاورم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با شنیدن این سخن، با صدای بلند تکبیر گفت، طوری که که حاضران در خانه پی بردند که عمر به اسلام مشرف گردید (فضائل الصحابة (1/344)). آن‌گاه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌جا را در حالی ترک کردند که با مسلمان شدن عمرو با وجود حمزه در شمار مسلمانان، احساس سربلندی و عزت می‌نمودند و می‌دانستند که آن دو از رسول الله صلی الله علیه وسلم دفاع و پشتیبانی می‌نمایند. و بدین ترتیب، مسلمانان می‌توانند از طریق آن دو به پاره‌ای از حقوق خود دست یابند و حق خویش را از دشمنان شان بگیرند.

ترس و وحشت شیطان از عمر

سعد بن ابی وقاص می‌فرماید: در یکی از روز در حالیکه تعدادی از زنان قریش نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته و با او گفتگو می‌کردند و صدایشان بلند بود، عمر اجازه‌ی ورود خواست. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه داد. زمانی که حضرت عمر داخل شد زنان قریشی چادرهای خود را به خود پیچانیده و به گوشه‌ای پناه بردند.

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

رسول الله خندید. عمر برای آن حضرت دعا کرد و گفت: الهی همیشه خندان باشی! اینجا چه خبر است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنْ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». (از رفتار این‌ها خنده‌ام می‌آید که با شنیدن صدای تو فوراً چادرهایشان را به خود پیچیدند).

عمر گفت: ای رسول الله! تو شایسته‌تری که از تو بترسند. و خطاب به آنان گفت: ای نادان‌ها! رعایت مرا می‌کنید و رعایت رسول الله را نمی‌کنید؟ گفتند: بلی، توانسان تند و خشنی هستی. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: «إِيهَا يَا ابْنَ الْخَطَابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ سَالِكاً فَجاً». «ای عمر! به خدا سوگند! وقتی شیطان ببیند تو از راهی می‌آیی، او راه دیگری برای خود انتخاب خواهد کرد» (بخاری 3683، مسلم 2386).

این روایت بیانگر فضیلت حضرت عمر است و پرده از این برمی‌دارد که عمر در حد وسیعی به آداب دینی التزام دارد، طوری که شیطان هیچ گونه راهی برای ورود به درون او را نمی‌یابد (عقیده أهل السنة والجماعة 348/1).

ابن حجر می‌گوید: این حدیث بیانگر فضیلت بخصوص برای عمر است و معنی آن چنین است که شیطان هیچ نوع سلطه‌ای بر عمر ندارد. البته این به معنای عصمت عمر از گناه نیست، چرا که اگر چه شیطان از نزدیک شدن با عمر می‌ترسد، اما چه تضمینی وجود دارد که از راه دور او را دچار وسوسه نکند، کاری که با دیگران انجام می‌دهد. و در حدیث دیگری که طبرانی به روایت حفصه گزارش می‌دهد، آمده است که رسول الله فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يُلْقِي عَمْرَ مِنْذَ أُسْلِمَ إِلَّا فَرَّ لَوَجْهِهِ» (طبرانی در اوسط) «از روزی که عمر مسلمان شده است، هنگامی شیطان با او روبرو می‌شود پا به فرار می‌گذارد».

امام نووی می‌گوید: این حدیث حمل بر ظاهر می‌شود یعنی حقیقتاً شیطان از دیدن عمر فرار می‌کند. اما عیاض می‌گوید: احتمال دارد که این حدیث نوعی تمثیل است یعنی عمر آن چنان با شیطان فاصله گرفته است که شیطان در راهی قدم نمی‌گذارد که عمر در آن قدم بگذارد. و این بیانگر آن است که عمر با همه‌ی راه‌های شیطانی مخالف است. ابن حجر همان معنی نخست را ترجیح می‌دهد (فتح الباری 47/7، و شرح نووی 165/15).

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عَمْرٌ» (بخاری 3689، مسلم 2398) «در میان امت‌های پیشین کسانی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد. اگر در میان امت من به کسی الهام بشود قطعاً عمر خواهد بود».

علماء در شرح این حدیث تبصره‌های مختلفی نموده‌اند: برخی معتقد اند که مراد از «محدث» کسی است که به او الهام می‌شود. برخی گفته‌اند: یعنی کسی که بدون اراده سخن حق بر زبان او جاری می‌گردد. و عده‌ای گفته‌اند یعنی فرشتگان با قلب او سخن می‌گویند و بعضی هم آن‌را به فراست معنی کرده‌اند (فتح الباری 50/7 شرح النووی 166//15).

ابن حجر می‌گوید: علت اختصاص عمر به این مسأله به خاطر آن است که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم آیات زیادی به تأیید نظریات ایشان نازل گردید (فتح

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

الباری (51/7).) ، البته نباید از اختصاص عمر به این مقام ویژه چنین پنداشت که او بر ابوبکر صدیق پیشی گرفته است. (عقیده أهل السنة والجماعة (348/1). ابن قیم می‌گوید:

فکر نکن که اختصاص عمر به این ویژگی، باعث تفضیل او بر ابوبکر صدیق می‌شود. چون همین فضیلت عمر یکی از فضایل بزرگ ابوبکر محسوب می‌شود. چرا که ابوبکر به خاطر کمال همنشینی با رسول الله صلی الله وسلم و سیراب شدن از سرچشمه‌ی فیوض نبوی به مقامی بالاتر از الهام دست یافته بود. و از فراست و درایت بیشتری برخوردار بود (مفتاح دار السعادة (255/1).

در مکه معظمه در مسجد الحرم ، قرار احصایه در حدود اضافتر از شصت و دو دروازه بزرگ و کوچک برای استفاده زائرین وجود دارد که مشهورترین آن « باب العمره » ، « باب السلام » ، « باب ملك عبد العزيز » و « باب عمر » و غیره ابواب میباشد ، که به تاسف باید گفت که در بیشتری از موارد دیده شده که زائرانی ایرانی از باب عمر کمتر استفاده بعمل می آورند .

علمیت و فضیلت حضرت عمر :

در مورد علمیت و فضیلت حضرت عمر رضی الله عنه باید گفت که در صحیح بخاری از عبدالله ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که او گفت: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ فَشَرَبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرَّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمُ». (بخاری: 82) (یعنی: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: «در عالم رویا و خواب، یک لیوان شیر به من داده شد. شیر را نوشیدم تا آنکه خوب سیر شدم تا جایی که سیری از ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیمانده آن را به عمر بن خطاب دادم».

صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عَرَضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قَمَصٌ فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيَ وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عَمْرُو بْنُ قَمَيْصٍ اجْتَرَهُ». (در خواب دیدم که مردم در حالی که جامه‌هایی پوشیده بودند بر من عرضه می‌شدند. جامه‌های بعضی تا سینه و جامه‌های عده‌ای بلندتر بود. عمر را در حالی دیدم که جامه‌اش مماس با زمین بود». حاضرین گفتند: آن را چگونه تعبیر نمودی؟ فرمود: تعبیرش دین است. مسلم (2390).

همچنین عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه در مورد علم عمر رضی الله عنه چنین اظهار نظر کرده: «لو أن علم عمر بن الخطاب رضي الله عنه وضع في كفة الميزان ، ووضع علم أهل الأرض في كفة ، لرجح علم عمر بن الخطاب رضي الله عنه». مصنف ابن أبي شيبة (32/12).

یعنی: اگر علم عمر ابن خطاب رضی الله عنه در یک پله ترازو قرار گیرد، و علم اهل زمین در پله دیگر، علم عمر بن خطاب رضی الله عنه سنگین تر خواهد شد. (البانی اسناد آنرا صحیح دانسته است.)

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

همچنین گفت: «إني لا حسب أن عمر بن الخطاب قد ذهب بتسعة أعشار العلم». معجم الكبير (طبرانی 179/9) با سند صحیح یعنی: به گمان من عمر رضی الله عنه از ده بخش علم نه بخش را با خود برد.

و شعبی می گوید: شنیدم که قبیصه بن جابر می گوید: من با عمر بن خطاب زیاد بوده ام. من کسی را سراغ ندارم که در قرائت قرآن و فقه دین از ایشان بیشتر بداند. المعرفة والتاریخ للفسوی (457/1).

عمر رضی الله عنه از روزی که مسلمان شد تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به استثنای آیاتی که پیش از مسلمان شدنش نازل شده بود کل قرآن را با اسباب نزول آیات آن حفظ نمود. با توجه به علاقه و دقت و بخصوص که عمر رضی الله عنه به قرآن عظیم الشان داشت و از طرفی همیشه در رکاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و آیات قرآن نیز به مناسبت های مختلف یکی پس از دیگری نازل می شد، هیچ بعید نبود که عمر رضی الله عنه به اسباب نزول بیشتر آیات قرآن آگاهی داشته باشد.

تجلیل مراسم عمر کشی در ایران :

زمانیکه کشور ایران در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فتح گردید، شکوه و بزرگی اش در هم شکست و پادشاهی آن نابود گشت. در میان ایرانیان حس کینه و دشمنی نسبت با امیر المومنین حضرت عمر رضی الله عنه و یاران و سربازانش پدید آمد. مردم ایران به پادشاهی خو گرفته و آن را دوست می داشتند. یکی از دلایل گرویدن اهالی فارس به تشیع آرام گرفتن با ناسزاگویی به اصحاب، از جمله حضرت عمر و عثمان فاتحان ایران و فرونشاندگان آتشکده ی مجوسان بود. لذا از مهم ترین دلایل دشمنی برخی از ایرانیان با خلیفه راشد حضرت عمر، این است که وی فاتح ملک عجم و درهم شکننده ی شوکت آن بود.

لیکن به این دشمنی خود رنگ دینی و مذهبی داده که بویی از حقیقت دینی با خود ندارد، و در واقع دشمنی ایرانیان با عمر بن خطاب به خاطر آن نیست که او (عمر) حق علی و فاطمه را غصب کرده، بلکه برای آن است که ایران را فتح نمود و سلسله ی ساسانیان را منقرض نمود. طوریکه یکی از شاعران ایرانی چنین گفته است:

بشکست عمر پشت هژبران عجم را
برباد فنا داد رگ وریشه ی جم را
این عربده بر غصب خلافت ز علی نیست
با آل عمر کینه قدیم است عجم را

شکل و تاریخچه مراسم عمر کشی :

مراسم بنام عمر کشی در روز نهم ربیع الاول به اجرای مراسم خوشی و خوشحالی در بین ایرانیان براه می افتاد، ایرانیان این روز را بنام روز کشته شدن خلیفه دوم اسلام حضرت عمر و در جنب آن روز آغاز امامت امام دوازدهم تجلیل و برگزار می نمایند. آنها بمناسبت قتل حضرت عمر بدست ابولؤلؤ مجوسی نه تنها این رویداد را جشن می گیرند، بلکه در این روز با براه انداختن رقص پایکوبی خوشحالی زاید الوصف از مردم در این جشن دعوت بعمل می آورند. و همین حالا حلقاتی خاصی در افغانستان در

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

تپ و تلاش اند که سلسله تجلیل عمر کشی را در هرات ، مزار و بامیان بشکل رسمی اش منتقل نمایند .

مورخین مینویسند که : تاریخچه برگزاری این جشن، حداقل از قرن هفتم هجری آغاز و در زمان حکومت صفویان به بهترین اوج تجلیلی خود رسید . شرکت کنندگان در این جشن، لباس هایی مخصوصی به رنگ های شاد و تند ، عموماً لباس سرخ رنگ ، و یا لباس هایی که در زمان معمول پوشیده نمی شوند، به تن میکنند . البته زیاتر از لباس شکل نمونی و مانند لباس کارناول کشور های اروپایی بمنظور خندانند شرکت کنندگان را می پوشند .

در این جشن برخلاف دیگر اشکال جشن های مذهبی، سخنرانی بسیار کم است و پروگرام اصلی جشن را نمایشات ، رقص، فکاهی ، اشعار هجوآمیز و افراطی با ادبیاتی بی نهایت بی ادبانه به ادرس حضرت عمر (رض) احتوا میماید .

زنان در این جشن با زیبایی خاصی ارایشی برای خوش خدمتی برای مهمانان حاضر میشوند ، و حتی برخی از مردان خوش صورت برای بهتر شدن فضای محفل به ارایش می پردازند .

رقص و پایکوبی هم شکل هنرمندانه نداشته ، بلکه هدف از رقص تمسخر و اهانت به حضرت عمر می باشد .

در این جشنواره از استعمال دایره توسط دختران خوش صورت زیاد استفاده بعمل می آید، ولی در جنب آن دف و تبله هم توسط جوانان به اجرای اشعار بر ضد حضرت عمر به راه انداخته میشود .

خوردن شیرینی با آب لیمو و حلویات و غذا های متنوع برای شرکت کنندگان بطور مجانی توزیع میگردد و در طول جشن استفاده از قهوه ، جای ، شیرینی باب ، شکلات ، شربت و آب لیمو به وفرت در بین مدعوین توسط جوانان و دختران توزیع و به اصطلاح از مدعوین استقبال گرم بعمل می آید .

در لابلای مراسم دختران و جوانان با پوشیدن لباس های مخصوص ماسک هایی خنده آور، حرکت ها و تمثیل های عجیب و ترسناک بعمل می آورند . و دختران و جوانان با پوشیدن ماسک ، امکان آنرا می یابند تا دست به اعمال افراطی و به کارد بردن ادبیات ممنوع و ضد اخلاقی لعن به عمر مردم را مشغول و پروگرام کارنوالی را برای جوانان و دختران مساعد سازد .

این جشنواره از سر شام آغاز و تا نصف های شب رنگ اختلاطی را بخود می گیرد و جوانان و دختران از این لحاظات استفاده خوشگزرانی ازادانه را بعمل آورده میتوانند . جوانان و دختران قوی هیکل در این مراسم چوبی را به شکل انسان می سازند ، و بعدا به اضافه کردن بنزین این کودی ساختگی را که بنام عمر می باشد ، آتش می زنند و جوانان و دختران به اوج گرفتن آتش بر دور آن کودی که در حال آتش است ، به اوج رقص و خوشحالی خود می رسند و همه محرمات برای شان حلال میگردد ، حتی کسانی به جشن و پایکوبی می پردازند که ممکن است هیچگاه در عمرشان نرقصیده باشند و این کار را بمنظور کسب اجر پیش خداوند و استفاده حلال انجام میدهند ! بنا جوانان با علاقه خاص برای فرا رسیدن این جشن لحظه شماری مینمایند و با بسیار شوق در آن سهم می گیرند .

ترس شیطان از حضرت عمر و تجلیل مراسم عمر کشی در ایران

کلمات و مدهیت جوانان در تجلیل را معمولاً این ادبیات تشکیل میدهد :

« آهای خوشگل کاشی، آقا پاینده باشی / عجب دسته گلی دادی به ما، خسته نباشی / عمر لعنت به روحت، عمر لعنت به روحت / مبارک و تبارک، عمر رفته به درک / آهای شیعه ی مرتضی علی، عیدت مبارک / عمر لعنت به روحت، عمر لعنت به روحت / آهای شجاع کاشون، آهای مرد مسلمون / کاری کردی که از خلیفه فواره می زد خون (خطاب در واکنش به صدای هلهله خطاب به به حاضران: جونم، به به) / عمر عین عذابه، عمر خونه خرابه / جای بردن نام کثیفش توی [...] / عمر لعنت به روحت، عمر لعنت به روحت (صدای هلهله) ... (صداهای عجیب و بسیار خارج از نزاکتی شنیده می شود» .

مدحان در اشعار خود می گویند :

(میدونید عمر کیه همون که ناموس نداره، همون که یک ننه و ... ، ناز شصتت ابولولو خوب حسابش رو رسید / الهی نور به مزار ابولولو بباره / لعنت حق به عمر برای همیشه تا ابد / ما میگیریم ز علی و آل او هر شب مدد / هر کی با علی نباشه مطمئنم کافره / میگیرم لعنت به عمر هر جا بی عدد / لعن علی عدوک یا علی و فاطمه، اولی و دومی و سومی و عایشه / نیست نماز تو نماز که خطا زاده ای، ... روح تو ابولولو برای همیشه شاد / هر کی با علی باشه خاطرت رو خیلی میخاد / ما با سنی ها نمیشیم موافق توی این زمون، ما میدیم با لعنمون عمر رو همیشه به باد / هر کسی یاری داره ما هم علی رو دوست داریم بذر کینه به عمر رو توی دلها می کاریم / لعن علی عدوک یا علی و فاطمه، اولی و دومی و ... / می دونید عمر کیه، ...)

یادداشت :

پیروز نهاوندی یا فیروز که با لقب ابولؤلؤ نیز شناخته می شود از سرزمین نهاوند ایران امروزی است وی ، قاتل امیر المومنین عمر بن خطاب می باشد . مورخین مینویسند که ابو لؤلؤ دختری داشته به نام مروارید و از آنجا که در زبان عربی به مروارید لؤلؤ می گویند او را به ابو لؤلؤ یا پدر مروارید مخاطب ساختند . مغیره بن شعبه رضی الله عنه که در زمان خلافت حضرت عمر در کوفه زندگی می کرد به حضرت عمر طی نامه ای در مورد اقامت ابو لؤلؤ در مدینه نامه ای نوشت که : غلامش صنعتکار است و می تواند به مردم نفع برساند و کارهایی از قبیل آهنگری و نجاری و کنده کاری بر روی آهن را خوب بلد است ، حضرت عمر به درخواست مغیره بن شعبه لبیک گفته و برای ابولؤلؤ اجازه دخول و اقامت به مدینه را داد (فتح الباری به نقل از ابن سعد)

ایرانی ها بعد از به شهادت رساندن حضرت عمر برای ابو لؤلؤ مزاری مجلی و بزرگی را در شهر کاشان ایران بنا نمودند و لقب آنرا به مزار بابا شجاع الدین مسمی ساختند . و ما علینا الا البلاغ المبین

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library